پیکارپامیر تورنتو

برخورد دولت آقای کرزی با مجرمین جنگی

نوشتهٔ آتی که متن عنوان بالا را احتوا میکند، درکنفرانسی که تحت عنوان "تطبیق عدالت انتقالی درافغانستان" ازتاریخ نهم تا یازدهم دسمبر ۲۰۰۵م دایرشده بود، ازطرف نویسنده خوانده شد.

دوستان دانشمند و گرامی !

موضوعی را که من میخواهم طی این کنفرانس مورد بحث نسبتاً مختصر قراردهم ، عبارت از(برخورد دولت آقای کرزی با مجرمین جنگی) است واما قبل ازآنکه وارد این بحث شوم، میخواهم بعرض برسانم که بخاطردقیقتر بودن بحث و مدلل بود ن سخن و تا حدودی هم بخاطردست یابی به ریشه های اصلی موضوع، این بحث را به چهار عنوان یا چهار بخش آتی تقسیم نموده ام :

۱) اشغال افغانستان توسط نیروهای امریکایی، تبلوری از طرح " نظم نوین جهانی" است .
۲) ترکیب دولت آقای کرزی پایه درکنفرانس بن دارد .
۳) برخورد دولت آقای کرزی با مجرمین جنگی .
٤) ضرورت گشایش جبهه وسیع مبارزات دموکراتیک

نتیجهٔ کلی

اشغال افغانستان توسط نیروهای امریکایی تبلوری ازطرح" نظم نوین جهانی" است:

پس ازجنگ جهانی دوم و توافقات کشورهای فاتح، جهان به دو بلاک های شرق وغرب و یا دو قطبِ، سوسیالیسم تحت رهبری مسکو و قطب سرمایه داری به رهبری کاخ سفید منقسم شد و هر دو بلاک مزبور، کار زار حیات سیاسی ایدیولوژیک خاص خود شان را درپیش گرفتند. همین انقسام دو گانهٔ جهان موجب شد تا حدود نیم قرن وسواس جنگ سرد وآماده گیهای جنگی بردلهای بشریت غلبه داشته باشد .
چون دوبلاک متذکره ازهمان وهلهٔ نخست درتضاد ایدیولوژیک ودرتقابل هژمونی خواهی درسطح جهانی قرارگرفتند، بنابران، هرحرکت واقدام سیاسی – نظامی یک جانب، موجب تحریک و انگیزش جانب دیگرمیشد. فرایند بر جستهٔ چنین تحریکات و یا تسلسل آنهمه کنشها و واکنشهای شرق و غرب در بحران موشکی جزیرهٔ کوبا دراوایل سده هفتاد قرن گذشته به اوج خود رسید که بالا ثرآن، دو ابر قدرت جهان به یک فاجعهٔ بزرگ جنگی نزدیک شدند. هرچند روی ملاحظاتی چند، تصادم نظامی میان دو قطب نامدار آن زمان صورت نگرفت و اما بحران مذکور متعاقبا اندیشهٔ تنش زدایی میان دو ابر قدرت رقیب را بمیان آورد و به تدریج موجب گسست و فرو ریزی پایه های نظامی کلاسیک دو قطبی بودن جهان گردید .
جان اف کنیدی رئیس جمهور وقت امریکا پس از رفع بحران موشکی کوبا در یکی از سخنرانی هایش صراحتاً اعلام نمود : " جهت ایجاد جهانی امنتر لازم است مردم امریکا در موضع متعصبانهٔ ضد کمونیستی خود تجدید نظر کنند." این سخنان در بولتن " دیپارتمنت آف ستیت"، شماره (٤٩) تاریخ دهم جون ۱۹٦۳م انعکاس یافت.
پسانها موازی با بروز موج جدید تحول در سطح رهبری شوروی و بالاخره به قدرت رسیدن میخاییل گورباچف، دکترین جدید مبنی براتحاد اروپا از یکطرف و ایجاد قدرتهای بزرگ اقتصادی مانند چین و جاپان از سوی دیگر سر بر آوردند و نهایتا با طرح پیروستریکای گورباچف، باد همکاریهای متقابله و تشریک مساعی میان شرق وغرب وزیدن گرفت و عاقبت هم در سال ۱۹۹۰ میلادی نظام شوری زوال گردید. (انحرافات ایدیولوژیک – سیاسی در سطح رهبری شوروی دیروز، تبارز گورباچف و زوال بلاک شرق به رهبری شوروی، ایجاب بحث و تحقیق جداگانه را مینماید.)

شکست نظامی شوروی درافغانستان و سپس زوال امپراتوری مذکور نه تنها ایالات متحدهٔ امریکا را در مقام یگانه ابر قدرت جهان نشانید، بلکه دکترین "گلوبلایزیشن" یا نظم نوین جهانی را نیز از سوی رهبران این ابر قدرت یگانه بمیدان آورد. " نظم نوین جهانی" که در واقع، جهانی سازی سرمایه یا حاکمیت جهانی نظام نوین سرمایه داریست، طراحان آن، تعریف ضمنی و اغوا کنندهٔ دیگری نیز ازان بیرون میدهند و چنین:"نظم نوین جهانی یعنی استقرار قانون و حمایت از اصول مشترک بین الکشورها، مقابلهٔ باهمی در برابر متجاوز، توسعه و شگوفایی اقتصادی، خلع سلاح رژیم های یاغی و بر قراری نظم و امنیت از طریق سازمان ملل."

طرح" نظم نوین جهانی" نخستین بار پس از جنگ خلیج و اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ میلادی از سوی جورج بوش (پدر) اظهار گردید. وی در حالیکه از پیروزیهایش علیه عراق خورسند بود، دریکی از سخنرانی هایش چنین گفت: " جنگ خلیج فارس نخستین آزمون برای پدیدار شدن یک نظم نوین در جهان بود، جهانی که درآن یک نظام جدید حاکم است ."
جورج بوش با این اظهارات، در واقع تکتازی ایالات متحده در جهان و سیر حرکی بعدی ماشین این ابر قدرت بی رقیب بسوی برقراری حاکمیت مطلق بر جهان را به نمایش گذارد، زیرا از نقطه نظرعلوم سیاسی و تفاسیر جامعه شناسانه، میان" نظم نوین" و " نظام نوین" تفاوت بزرگی وجود دارد و آقای بوش با همچو اظهارات هدفمندانه و حساب شده ی خویش در واقع برنامه های گذار بسوی استقرار یک نظام جدید سیاسی سر تاسری درجهان را اعلام نمود. پس آیا منطقی نخواهد بود اگر طرح برنامه های سیاسی، نظامی و تبلیغاتی و بالاخره اشغال کشورهای افغانستان و عراق در سالهای اخیر از سوی ابر قدرت امریکا را تبلور طرح بزرگ "نظم نوین " یا همان " نظام نوین جهانی" بدانیم ؟!
آنچه دراین مسیر، بیشتر ازهمه واهمه برانگیز است اینست که طراحان " نظم نوین جهانی" بی پرده میگویند، غرض رسیدن به یک نظم نوین جهانی، بایست از میان انبوه بی نظمی ها عبور نمود. چنانکه (مانفرد ورنر) منشی عمومی پیمان اتلانتیک شمالی در این مورد چنین اظهار میدارد : "نا تو درجهانی امنترولی هنوز بی ثبات فعالیت خواهد کرد، نظم قدیم مرده ولی نظم جدید هنوز شکل نگرفته است. این یک دوره بی ثباتی و نا امنی عمیقی را بدنبال خواهد داشت" (اثر نظم نوین. چاپ دانشکده اطلاعات ایران، سال ۱۳۷۱)

دقیقا همینجاست که ما پس از جنگ خلیج فارس و سقوط بلاک شرق شاهد بی ثباتی، خونریزی و بی امنی عمیقی در آسیا، اروپا، شرق میانه و افریقا هستیم. و بهمین مبنا باید گفت که هرگاه سر زمین افغانستان و بخصوص شهر باستانی کابل در پایان شکست قشون روس و زوال رژیم دست نشانده ی آن ظاهرا با دست و دماغ احزاب جهادی – اسلامی به خاک و خون نشانیده میشود، اگر هزاران هزار باشنده ی یو گوسلاویای دیروز بکام شکنجه و مرگ رفته و آن کشور به پارچه های مختلف تقسیم میشود، اگر"طالبان" از آنسوی مرز برضد ارزشهای ملی، علمی و فرهنگی مردم افغانستان فرستاده میشوند، اگر تبلیغات و اتهامات دامنه داری علیه صدام به راه می افتد و مردم بیگناه عراق قتل عام شده و آن سر زمین به سر زمین خون و خاکستر مبدل میشود، اگر یورشهای سبعانه و شرم آگینی علیه مردم بی پناه فلسطین و حتی مقر رهبری فلسطینیان در رام الله صورت گرفته و خلق فلسطین با این حرکت د ر انظار جهانیان حقیر جلوه داده میشود، همه و همه بخاطرهموار سازی راه بسوی همان" نظم نوین جهانی" است که در بالا ازان سخن گفتیم. پس به این نتیجهٔ منطقی میرسیم که جنگهای بین التنظیمی و متعاقب آن بیداد نوع طالبی و شکستن غرور ملی مردم افغانستان بدان وسیله، خود، بمثابه تمهید و پیش درآمد وضعیت کنونی در کشور مان بکار رفته است.

ترکیب دولت آقای کرزی پایه درکنفرانس بن دارد:

ایالات متحده که ازبرنامه های استعماری روس و شیوه های کاری آن در افغانستان آموخته و درجریان سالهای جهاد، با شگرد های روحی و اخلاقی افغانها آشنایی کافی بهم رسا نیده بود ، با بکار برد شیوه ها و سیاست های کاملا جدید ی توانست موقعیت خاص کنونی درافغانستان را حاصل نموده و بدین سان به یکی از هدف های مهم ستراتژیک خویش دست یابد و به این دست یابی تاریخی اش وجهه قانونی و عام پسند نیز ببخشد.
یکی از شیوه های جدید سیاسی ایالا ت متحده پس از درامه سازی نوع طالبی و حصول هدف های خاص ازان در افغانستان، تدویر کنفرانس بن و نشانیدن نماینده گان صرفا چند جناح مورد نظر به دور یک میز، آنهم در قاره ی اروپا بود تا متعاقب بمباران شدید افغانستان و سر کوبی گروه خونریز"طالبان"، این مولود دست و دماغ خودش، چارچوب دولت آینده را معین نمایند. این کنفرانس ، در واقع، خصوصیات آتی را در خود نهفته داشت :

الف) دایر کننده و تصمیم گیرندهٔ اصلی این کنفرانس(بگونه مشهود و اماغیر مستقیم)، بازهم ایالات متحده امریکا و چند متحد جهانی آن بود.

ب) هرچند تدویر کنفرانس بن روکشی بود بر ماهیت گراننده گان اصلی ماشین اوضاع و حاکمیت سیاسی آینده در افغانستان، ولی باز هم اشتراک کننده گان، بایستی این فراست خاص و نازک نگریهای دیپلوماتیک را میداشتند که "باید" عنصر دلخواه گردانندهٔ اصلی را برای رهبری آیندهٔ کشور بر می گزیدند که گزیدند.

ج) کنفرانس بن فاقد نماینده گان واقعی مردم فداکار افغانستان و نسل روشنفکر جامعه افغانی بود و بنابران از همان وهلهٔ نخست، نزد روشن بینان و نکته سنجان بالذات تهی از درون مایهٔ دموکراتیک و مترقی شناخته شد.

د) کنفرانس مذکور به گو نه ی بسیار عجولانه و فرمایشی تنها روی مسایل کلی مانند تشکیل حکومت انتقالی، تدویر "لویه جرگه اضطراری"، راه اندازی انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی و بالاخره ، تقسیم کرسی های دولتی میان جناح های اشتراک کننده بحث و فیصله بعمل آورد، سوای آنکه روی مسایل واقدامات مهم حقوقی، اخلاقی و جنایی و سایر اقدامات عدالت جویانهٔ جامعه افغانی توجه شود .

ه) تآیید اشغال افغانستان از سوی جناح های اشتراک کننده در کنفرانس بن و حاکمیت سیاسی ابر قدرت ایالات متحده برکل کشور درازا تآیید و حمایت مالی - سیاسی جانب امریکا از آنها.

با تذکاراین نکات، ملاحظه میشود که هرچند کنفرانس بن اوضاع افغانستان را متحول گردانیده و ساطورظلمت و استبداد مستقیم طالبی و بنیادگرایی مذهبی را عجالتا از بالای سر مردم افغانستان زدود و اما آنچه قابل فهم و تذکر است اینکه ایالات متحده ازهمان وهلهٔ اول نه در صدد تطبیق عدالت، تآمین دموکراسی واقعی ورعایت خواستها و نیاز های حقوقی، اخلاقی و اجتماعی مردم افغانستان، بلکه صرفا در پی تبانی با سایر رژیم های آزمند سر مایهٔ غربی و معامله با تفنگ سالاران درنده خوی افغانی، فرصت طلبان و قدرت خواهان بومی درغیا ب عنصر ملی- مترقی غرض تآمین حاکمیت سیاسی – نظامی و بر آوردن منافع ستراتژیک خویش بود ه است.
هر کی مصاحبه ی گزارشگر شبکه تلویزیونی(سی ان ان) با برژنسکی مشاورامنیت ملی دوران کارتر پیرامون حمایت های بیدریغ امریکا از احزاب بنیاد گرای اسلامی، ویران سازی افغانستان و رشد سرطانی تروریسم در دههٔ آخیر قرن گذشته را که در سال ۱۹۹۳ انجام داده شد، دیده ویا شنیده باشد، اظهارات وی دربرابراین سوال که " شما از بنیاد گرایان اسلامی حمایت بیدریغ بعمل آوردید بدون آنکه عواقب خونبارو ویرانگر آن بر ضد مردم افغانستان را مد نظر داشته باشید"، با لبخند معنی داری گفت :"ما ازآنچه درین زمینه انجام داده ایم هزگز نادم نیستیم، برای ما شکست دادن روسها مهم بود و به این هدف رسیدیم ... "
بلی! ایالات متحده هیچگاه درپی رعایت منافع ملی مردم ما نبوده و نخواهد بود ، آنچه همیشه برایش مهم بوده، هست و خواهد بود، پیشبرد برنامه های ستراتژیک و رسیدن به اهداف تعیین شدهٔ جهانی خودش است و هرگز باکی نخواهد داشت که دراین راه با چه کسی، یا چه گروهی یاکدام رژیمی داخل مفاهمه و معامله میشود. درغیرآن کیست از خود نپرسد چگونه امریکا، این قدرت مدعی نظم نوین و حامی دموکراسی در جهان حاضر میشود در یک کشور ظلمت دیده و بنیاد گرا زده و قربانی شده، با همان ظلمت گستران عصرو بنیادگرایان ضد دموکراسی و جنایتکاران شناخته شده در پای معامله سیاسی بنشیند، آنها را حمایت مالی نماید و در قدرت دولتی نگهدارد؟!

پس مادامکه پایه های اصلی کنفرانس بن را سازش سیاسی، مدارای متقابله، تقسیم قدرت و حمایت های دو جانبه تشکیل داده و دولتی که درنتیجهٔ آن با یک چنین ترکیب و تمایل بمیان آورده شده باشد، چگونه میتوان انتظارداشت تا اعضا و پایه های تشکیل دهندهٔ خودش را به جرم ارتکاب جرایم جنگی و نقض حقوق بشر به پای میز محاکمه کشاند ؟!

قبل از آنکه به توضیح بخش برخورد دولت آقای کرزی با مجرمین جنگی بپردازم، بهتردانستم فرازهایی از کنوانسیون های ژنو و پروژه داد خواهی افغانستان پیرامون جرایم جنگی را در اینجا درج نمایم تا درآمدی باشد به کنه مطلب مورد بحث ما:

ماده (۵۱)، فصل دوم سال ۱۹۷۷ کنوانسیون ژنو صراحتاً قید کرده است که:
" مبادرت و یا تهدید به اعمال زورکه هدف اساسی آن انتشار ترور در بین مردم ملکی(باشندگان غیر مسلح) باشد، جوازندارد ... حملات نا مشخص و بدون دقت منع است. حملات نا مشخص عبارت اند از:
الف) حملاتی که راساً براهداف مشخص نظامی صورت نمی گیرند.
ب) حملاتی که بحیث یک وسیله یا روش جنگی، مستقیماً براهداف مشخص نظامی متمرکز نمیباشد. ازان جمله، حملات ذیل را میتوان بحیث حملات نا مشخص حساب کرد:

۱) حملاتی که ذریعه بمباران هوایی و یا هر وسیله و روش دیگر که یک هدف واحد نظامی و یا یک تعداد اهداف جداگانه نظامی واقع در یک شهر، ده، قریه و یا هرمحل شبیه آنرا که دران اهداف ملکی یا تجمع مردم متمرکز باشد، احتوا کند.
۲) حملاتی که دران امکان ظهور صدمات بر زنده گی افراد ملکی متصور باشد ، موجب زخمی شدن آنها گردد ، به اهداف ملکی صدمه برساند و یا ترکیبی از این حالات که هدف آن پیشروی مستقیم نظامی باشد.

ماده سوم همین کنوانسیون ، اعمال آتی را منع میکند:
۱ تجاوزو تعدی برشخص و زنده گی او، بخصوص تمام انواع کشتار، قطع اعضای بدن، رفتارنا هنجار و شکنجه.

۲ گروگان گرفتن.
۳ صدمه به حیثیت فردی ، بخصوص رویه تحقیر آمیز و غیر انسانی.
٤ اجرای مجازات اجرای اعدام بدون حکم قبلی یک محکمه با صلاحیت.

کنوانسیون سال ۱۹٤۹م ژنو، تجاوزبرزنان را بحیث یک تخلف صریح ازحقوق بشر شناخته و تصفیه های مذهبی و نژادی را ممنوع کرده است.
کنوانسیون سال ۱۹٤۸م ژنو شکنجه را منع نموده و جنایت های ضد بشری را تصریح کرده است. محکمه عالی جنایی بین المللی سازمان ملل در سال ۱۹۹٦م، آنگاه که جنایت های افسران صرب در بوسنیا را بررسی میکرد، تجاوز جنسی بر زنان را رسماً بمثابه جنایت جنگی اعلام نمود.

بر خورد دولت آقای کرزی با مجرمین جنگی:

اولاً باید گفت که در جامعه ی سنتی و عمدتاً فیودالی افغانستان از سالها بدینسو میکانیسم قدرت و وجهه به اصطلاح قانونی رهبریت، متآسفانه از بستر قومی و قبیله وی بر علاوهٔ بر خورداری از مال وسلاح و حمایت های خارجی مایه میگرفته است. این روند نا ستوده که با دموکراسی و اصل قانونیت در تضاد است، تا امروز بر شانه های استخوانی مردم افغانستان سنگینی میکند. اگرچه ایالات متحدهٔ امریکا در مورد گزینش آقای حامد کرزی درسمت رهبری دولت افغانستان نکات و ملحوظات ذ کر شده مانند پشتون تباری، وفاداری به شاه سابق، بر خورداری از اعتماد سیاسی کمپنی های بزرگ جهان سرمایه و ... را مدنظرداشته است، ولی با آنهم از آنچه رهبرکنونی دولت افغانستان فاقد آنست عبارت از یک تشکیل منضبط حزبی با اعضای فعال و وفادار به وی، نام و نشان جا افتادهٔ سنتی، قاطعیت اجرایی و اراده مستقل فکری- سیاسی میباشد. این کمبود ها با خط مشی امریکایی در کشور غمزدهٔ ما و در مقطع کنونی طوری همسویی بهم رسانید ه است که هر دو باید به تشکیلات احزاب و "تنظیم های" اسلامی حتی ازنوع بنیادگرا ترین آن و قوماندانان مسلح(فرماندهان مسلح) جنگ سالار ولو از نوع خونریز ترین آن اتکا کنند و یا با آنها از درمروت و مدارا پیش آیند. بنابران، هردو (امریکایی ها و دولت آقای کرزی) بایستی از رفتن بسوی یک دِموکراسی واقعی و مورد خواست مردم ما اجتناب نمایند. هردو بایست غرض ماندن در حاکمیت و رسیدن به هدف های خاص و عام، با آنچه بنیاد گرای مذهبی، جنایتکار جنگی و ویرانگران حرفه وی هست، بالای یک سفره بنشینند و به ریش خلق ما بخندند. (این درامهٔ سیاسی درواقع، ترکیب مجبوریت و ذات ماهیت را بنمایش گذارده است)

پس آیا تعجبی خواهد داشت اگر در چهار چوب چنین دولتی یک ملای متعصب کم سواد و ضد ترقی و پیشرفت در رأس امور قضایی کشورنشسته و جز راه و رسم دُره و تکفیر چیز دیگری را نشناسد ؟! آیا طبیعی نخواهد بود هرگاه آقای صبغت الله مجددی رئیس شورای همآهنگی در سالهای خونین ۱۹۹٤ و ۱۹۹٥میلادی و شریک جرم ویرانگران شهر کابل، هم رئیس " لوی جرگه " قانون اساسی باشد و هم رئیس به اصطلاح کمسیون تفاهم ملی در دولت آقای کرزی ؟! آیا تعجبی دارد اگر فرماندهان و هدایت کننده گان جنگهای خونین و تباهکن شهر کابل هنوز هم درمواقع و مراسم خاص ملی و رسمی در کنار رئیس جمهور جلوه نموده و خودشان را به چشم ملت داغدار و حرمان کشیدهٔ افغانستان بزنند ؟! آیا کسی هست تعجب کند وقتی آقای کرزی صدها صفحه اوراق پیشنهادی کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و سایر موسسات حقوقی بین المللی مبنی بر محاکمهٔ جنایتکاران جنگی را " ناقص" خوانده و آنرا حفظ نماید ؟!
این را گفتم بخاطرآنکه دانسته شود رئیس جمهوری که فاقد حتی چند تن از محافظین قابل اعتماد غرض محافظت جانش بوده و این محافظین در برابر خرج گزاف از ایالات متحده خواسته شوند، چگونه بتواند اربابان تفنگ وخمپاره و مافیای جرم و جنایت درکشور را به محکمهٔ عادلانهٔ مردم بسپارد؟! واما، شمارش و نگارش نکات بالا هرگز بدین معنی نیست که محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی و ناقضین حقوق بشر در افغانستان برای همیش بسته گی به درجه خوشبینی یا بدبینی شخص آقای کرزی داشته باشد. چون اصل عدالت بالذ ات خواستنی و انکار نا پذیر است و باساس نورم های حقوقی و عرف بین المللی، اعضای جامعه ، بخصوص زیانمندان و وابسته گان قربانیان، تطبیق عدالت را مطالبه میکنند و در طول تاریخ مدنی بشر، از مجرمین و جنایتکاران همیشه بازخواست صورت گرفته و باسا س قوانین جزایی و رعایت حقوق انسانی مجازاتِ برای آنها تعیین گردیده است. بنابران، آقای کرزی نمیتواند محاکمهٔ مجرمین جنگی را تا مدت های نا معلوم به تآ خیر بیندازد .
بخصوص که در کنار افکار عامه ی جامعهٔ افغانی، خوشبختانه افکار عامهٔ جهان، نهاد ها و موسسات مدافع حقوق بشر، کنوانسیون های پذیرفته شده ی ژنو و فشار مبارزاتی روشنفکران و وطنپرستان واقعی در داخل و خارج افغانستان قرار دارند و نهایتاً دولت یا دولتهای افغانستان را مجبور به اجرای قانون و تطبیق عدالت دراین زمینه خواهند

ساخت. قبل از آنکه به قسمت چهارم این بحث بپردازم، خاطر نشان میسازم که نقض حقوق بشر و ارتکاب جرایم جنگی تنها در دوران حاکمیت خونین " تنظیم های" جهادی و سالهای دار و تازیانهٔ " طالبان " صورت نگرفته ، بلکه قبل ازان نیز از آغاز کودتای ثور در سال ۱۹۷۸ میلادی تا زوال کامل رژیم کودتا در سال ۱۹۹۲ میلادی از سوی رهبران و منسوبین " حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، اشغالگران مسلح روسی و دستگاه های استخباراتی آنان انجام داده شده است که به هیچصورت نباید آنرا از نظر فروگذاشت. گرفتاریهای گسترده و بی دلیل هم میهنان بیگناه ما، شکنجه های طاقت فرسای ضد انسانی، زندانی کردنهای بیباکانه و کشتار های دسته جمعی توسط عمال (تره کی - امین) را چطور میتوان فراموش کرد ؟! مادامکه رژیم ، خود ، با ترتیب دادن لیست رسمی و نصب آن بر دیوار عمارت وزارت داخله، به قتل پانزده هزار تن تنها ظرف نه ماه حاکمیت تره کی اعتراف نماید، گمتر کشتارهای سنگدلانه دردوران کوتاه حاکمیت حفیظ الله امین را که خیزش های مخالفانهٔ سرتاسری اوج گرفته بود، میتوان حدس زد ...

پس میتوان سیرجرایم و مجرمین جنگی در افغانستان را به چهار مرحله ی آتی منقسم نمود:

الف) مجرمین جنگی از ماه اپریل ۱۹۷۸ تا ماه دسامبر ۱۹۷۹میلادی (دوران حاکمیت جناح خلق)
ب) مجرمین جنگی از ماه دسامبر ۱۹۷۹ تا ماه اپریل ۱۹۹۲میلادی (سالهای اشغال و حاکمیت جناح پرچم)
ج) مجرمین جنگی از ماه اپریل ۱۹۹۲ تا نیمه های سال ۱۹۹٦میلادی(دوران حاکمیت تنظیم های جهادی – اسلامی)
د) مجرمین جنگی از سال ۱۹۹٦ تا ۲۰۰۱ میلادی (دوران بربریت طالبان)

در ا ینجا یک نمونهٔ بسیار کوچکی ازان همه جنایات را که در راپور مقدماتی پروژه دادخواهی افغانستان که در اکتوبر ۲۰۰٤ میلادی ترتیب گردیده و تعداد کشته شده گان را یکهزارنفر نشان میدهد، مدنظر باید داشت تا سلسلهٔ این کشتارها و جنایات در اذهان مجسم گردد. این قتل دستجمعی باساس راپور متذکره، در محلی بنام (کراله) مربوط ایالت (کنر) افغانستان توسط صادق عالمیار برادر صدیق عالمیار و جگرن (سرهنگ) گل رنگ (فعلا مقیم کویته پاکستان) انجام داده شده است . جریان چنان بوده که صادق عالمیار عنصر معتمد حفیظ الله امین اهالی کراله) را بنام آنکه به آنها سخنرانی میکند ، در میدان بزرگی جمع میکند و متعاقب آن، بدون دلیل یا پرسان، امر فیر صادر مینماید و همهٔ آنانرا از پا در می آورد. دراطراف سایر قتل عام ها در قبال حوادث چنداول، بالاحصار، هرات، کابل، لوگر، بامیان، ننگرهار، دره صوف و غیره هنوزهم تحقیقات ادامه دارد. البته این سلسله به تنها یی نمیتواند مجموع قتل ها و شکنجه ها و سر به نیست کردنهای وحشیانهٔ دوران حاکمیت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را احتوا نماید، زیرا بمباردمان های متواتر و کور کورانهٔ قریه های افغانستان از طرف پیلوتان روسی و افغانی، تفتیش منازل و ربودن مردان و تجاوز بر زنان و غارت نقدینه های مردم و نگهداشتن در زندانهای هولناک و تحقیر شخصیت ها و سپردن به جوغه های اعدام و غیره از زمرهٔ اجراآت و اقدامات همه روزه و بدون وقفهٔ اشغالگران و مزدوران داخلی آنها بود.
در یک بخش از راپور مقدماتی پروژه داد خواهی افغانستان راجع به تنظیم های جهادی در سال های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٦ میلادی چنین آمده است:"باساس راپورهای نماینده گان حقوق بشر در کابل بین سالهای ۹۲ – ۱۹۹٦م، حزب اسلامی گلبدین هزارها نفر از اهالی ملکی شهر کابل را به قتل رسا نیده است ... هر یک از جناح های مسلح کابل انباری از سلاح های سنگین را تصرف کرده بودند و آنرا در جنگهایی که در این وقت در کوچه های کابل شعله ور بود، بکار می بستند. آن جناح هایی که قوای هوایی و طیاره و هلیکوپترها در اختیار داشتند به شمول مسعود و دوستم، خاصتا نواحی جنوب و غرب کابل را درمراحل مختلف بمبارد کردند وحزب وحدت نیز در جنگهای خود با اتحاد اسلامی سیاف و مسعود از قوای توپخانه استفاده نمودند. این حملات ... منتج به تلفات جانی ده ها هزار تن از اهالی ملکی گردید و موجب تخلفات صریح و خطر ناک از قوانین جنگ شد."
باز درهمین پروژه داد خواهی آمده است که:"در ماه جون ۱۹۹۲م بین حزب اتحاد اسلامی سیاف که در پغمان مستقر بود و حزب وحدت جنگ در گرفت. در جریان این جنگ، قوای حز ب اتحا د اسلامی سیاف و حزب وحدت افراد نظامی یکدیگر را اختطاف میکردند که در این میان یکعده زیاد آنها به قتل رسیده و یا ناپدید شدند و عده دیگر که ابتدا بخاطرارزشهای بالقوه سیاسی شان اسیر بودند، بعدا به قتل رسدند که این همه تخلفات و بد رفتاریها، ارتکاب جرایم جنگی خطرناک را بیان میکند ."
" حزب اتحاد اسلامی سیاف و وحدت هردو، مردم غیر نظامی را خانه بخانه هدف گرفتند و مورد هجوم وحشیانه قرار دادند، چنانچه در اولین تجاوز جنسی که ازان به حیث سلاح جنگی استفاده شد، نیرو های اتحاد اسلامی سیاف به عده بیشمار زنهای هزاره و در مقابل، حزب وحدت به زنهای پشتون تجاوز وسیع کردند که بر اساس قوانین جنایی بین المللی، جنایات ناشی از تخلفات جنسی از جمله جرایم جنگی محسوب میشوند."

" در جنوری ۱۹۹٤م، دوستم یک پیمان همکاری با حکمتیار به امضا رسانید و بر قوای مسعود حمله کرد. باید گفت که این حمله از جملهٔ شدید ترین جنگها پس از سقوط حکومت نجیب بود که رخ داد و در اثر آن بین ماه جنوری تا جون، حدود بیست و پنجهزار نفر در شهر کابل کشته شدند ."
"قوای طالبان حین عقب نشینی از مزار شریف و بعد از قتل عام عساکر شان از طرف مخالفین، در صدد انتقام برآمدند و اقلا هشتا د تن اهالی ملکی بیگناه را در ماه جون ۹۷ به قتل رسا نیدند. طالبان یکسال بعد در ماه آگست ۱۹۹۸ م در حالیکه حمایت کامل و اساسی پاکستان را با خود داشتند، کنترول شهر مزار را دوباره بدست گرفتند و بیش از دو هزارنفر را که عمدتاً هزاره های ملکی بودند قتل عام کردند ."
" طالبان در ماه جولای ۱۹۹۹م یک حملهٔ تهاجمی بزرگ را در امتداد اراضی هموار شمال کابل که مشهور به وادی شمالی است به راه انداختند. این حملات که در مجموع شامل کشتار اهالی ملکی، به آتش کشیدن قریه ها، مزارع و تاکستانها شد .... خرابی های مربوط این حوادث از شمار بیرون است ."

هم میهنان عزیز ما کاملا مطلع اند که درجریان انتقام گیری های وحشیانه میان جنگجویان طالبان، جنبش ملی اسلامی و جنگجویان حزب وحدت اسلامی در مواقع اشغال شهر مزار، چندین هزار نفراز جناح های متخاصم مغایر همه گونه قوانین و مقررات انسانی و بین المللی قتل عام شدند که آمار و احصاییهٔ آن از طرف کمسیونها و نهادهای حقوق بشر سازمان ملل بدست آمده است. این قتل ها شامل اعدام های فوری، ذبح کردن، قطع کردن اعضای بدن، پوست کردن صورت، زنده بگور کردن و غیره میشود که هم از طرف گروه طالبان صورت گرفته و هم از سوی مخاصمین آنها. همین نهاد های مربوط به حقوق بشر سازمان ملل، از راه تماسگیریهای مستقیم با معلولین، زیان دیده گان، وابسته گان قربانیان و شاهدان عینی حتی اسمای تعدادی از قاتلان و مجرمین جنگی را طی فهرستی منتشر کرده اند. هنوز فرصت کافی و تحقیقات گسترده یی نیازاست تا پرده از روی صدها راز سر بستهٔ درون زندانها و شکنجه گاه های احزاب جهادی در داخل افغانستان و نیز در خاک های همسایه برداشته آید وعاملین آنهمه بگیر و ببندها شناسایی شوند.

در همینجا بهتر دانستم اسمای یکتعداد از شخصیت های ملی، علمی، مترقی، مبارزاتی و اندیشمندان کشور عزیزم را که بین سالهای ۱۹۸۲م تا ۱۹۹٤م تنها در شهر پشاور پاکستان و در عالم غربت و مهاجرت ازطرف بعضی از " تنظیمهای" اسلامی یا شبکه های استخباراتی " خاد " و " آی اس آی" ترور شده و قبلاً در کتاب تاریخی – سیاسی (نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان) بچاپ رسیده است، درج وضمیمه نمایم تا سنگینی جنایاتِ که علیه مردم ما انجام داده شده است، خوبتردرک شود :

۱) داکتر صمد درانی	عضو جبهه ی مبارزین مجاهد	در ماه می ۱۹۸۲
۲) پسر لی	عضو سازمان رهایی	در ماه می ۱۹۸۲
۳) عبدالرحمن	عضو سازمان رها یی	در ماه می ۱۹۸۲
۴) داکتر اسد	عضو سازمان رهایی	در ماه می ۱۹۸۳
٥) عزیز الرحمن الفت	نویسنده و ژورنالیست افغان	درماه سپتامبر۱۹۸۳
٦) انجنیر(مهندس) حمید	فرمانده حرکت انقلاب اسلامی	درماه فبروری۱۹۸۳
۷) روح الله	معلم	درماه مارچ ۱۹۸۳
۸) عزت بخش	یکی از فرماندهان مجاهد ین	در ۱۹۸۳
۹) سلمان شاه	یکی از فرماندهان مجا هد ین	در ۱۹۸۳
۱۰) داکتر فیض محمد	رهبر سازمان رهایی	در ماه نوامبر۱۹۸٦
۱۱) مولو ی اشرف	عضو سازمان رها یی	درماه نوامبر۱۹۸٦
۱۲) میرو یس	مبارز راه آزادی افغانستان	درماه نوامبر ۱۹۸٦
۱۳) محمود	مبارز راه آزادی افغانستان	در ماه نوامبر۱۹۸٦
۱٤) زمر ی	مبارز راه آزادی افغانستان	در ماه نوامبر ۱۹۸٦
۱٥) عبدالشکو ر	مبارز راه آزادی افغانستان	در ماه نوامبر ۱۹۸٦
۱٦) محمد سرور	مبارز راه آزادی افغانستان	درماه نوامبر ۱۹۸٦
۱۷) محمد هما یون	مبارز راه آزادی افغانستان	در ماه نوامبر ۱۹۸٦
۱۸) شیر آغا	مبارز راه آزادی افغانستان	در ماه جولای ۱۹۸۳
۱۹) صفی الله افضلی	یکی از فرماندهان جبهه هرات	درماه جولای ۱۹۸۷
۲۰) حاجی حسین	یکی از فرماندهان جبهه نجات ملی	در ماه سپتامبر ۱۹۸۹
۲۱) بهاالدین مجروح	نویسنده و ژورنا لیست افغا ن	در ماه فبروری

۲۲)	انجنیر(مهندس) فتاح ودود	یکی از مبارزین راه آزادی	درماه سپتامبر ۱۹۸۹
۲۳)	عصمت قند هاری	یکی از مبارزین راه آزادی	در ۱۹۸۹
۲٤)	داکتر ذکریا بدخشانی	یکی ازمبارزین راه آزادی	درماه آگست ۱۹۸۹
۲٥)	سلطان احمد	رهبر سازمان پیکار	در ماه جنوری ۱۹۸۹
۲٦)	گلبدین	یکی از مبارزین راه آزادی	درماه جون ۱۹۸۹
۲۷)	پروفیسور عبدلقیوم	رهبر، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) درماه جنوری ۱۹۹۰	
۲۸)	داکتر سعادت شکیوال	عضو حرب ملت	در ماه مارچ ۱۹۹۰
۲۹)	ناصر زما نی	عضو حرب ملت	در ماه مارچ ۱۹۹۰
۳۰)	عبدالعزیز	عضو حزب افغان ملت	در ماه مارچ ۱۹۹۰
۳۱)	بر یا لی	عضو سازمان رها یی	درماه می ۱۹۹۰
۳۲)	انجنیر دلا ور	عضو سا زمان رها یی	در ماه جو ن ۱۹۹۰
۳۳)	ملانسیم آخند زاده	فرمانده حرکت انقلاب اسلامی	۱۹۹۱
۳٤)	گل محمد خورشیدی	عضصو جنبش دفاع از آزادی	۱۹۹۳
۳٥)	ولیخان کروخیل	عضو شورای تفاهم	۱۹۹۳
۳٦)	فاروق عزیزی	کارمند کلنیک دندان برای مهاجرین	درماه جون ۱۹۹٤
۳۷)	عبدالحی شبگیر	شاعر	در ماه دسامبر ۱۹۹٤

شهدایی که تاریخ ترور آنها ر ا دقیقا نمیدانم قرار آتی میباشند :

۳۸)	نسیم لو دین	عضو حز ب ملت
۳۹)	عزیز احمد عثمانی	یکی از مبارزین راه آزادی
٤۰)	سلطان میر	فرمانده حرکت انقلاب اسلا می
٤۱)	سخی گل	مجا هد
٤۲)	مامور برا ت	مجاهد
٤۳)	عبدالرحیم چنزایی	ژورنالیست
٤٤)	عبدالحکیم کتوازی	رییس شورای تفاهم .

عجب روزگاری داریم که می بینیم هنوز تعداد زیاد ی از قاتلان و شکنجه گران و تروریستان سه دهۀ اخیر نه تنها زنده و سلامت اند، بلکه با جلوه ها و ادعا ها ی بلند بالای شان در داخل و خارج کشور از حزب سازی و عدالت و وکالت هم سخن میگویند و غالباً در پناه قوم بازی و منطقه گرایی و نژاد پرستی و هر گرایش و همایش دیگرمیخواهند باردیگرخودشان را بر گردۀ مردم ما تحمیل مینمایند .

باید ازآقای کرزی پرسید که آیا وی میتواند با تآخیر و تعلل و یا با سکوت و چشم پوشی پیرامون محاکمۀ عاملین ترور و غارت و جنایت در گذشته و حال، هزاران یتیم و بیوۀ بازمانده از شهد ا را قانع سازد؟ آیا ایشان قادر خواهند بود نام و خاطرۀ تلخ زندان (پل چرخی) و کشتار گاه های دوران حاکمیت دار و دستۀ ببرک کارمل و احفاد و اسلاف وی را از یاد ها و خاطره های مردم عذ اب کشیدۀ ما بزدایند ؟ آیا سینۀ تاریخ کشور ما میتواند سنگینی شکنجه گاه های خاد، یورش های سبعانه به منازل مردم، بمباران ها، زنده بگور کردنها و اعدام های شبانه و انواع ستمگریهای حامیان روسی آنان را احساس نکند؟ آیا آقای کرزی و اراکین دولت وی خواهند توانست بر تجاوزات ناموسی و راکت پرانی های هستی برانداز و غارتگریهای بی مانند و بیدردانۀ منسوبین تنظیم های جهادی، بخصوص بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٦ میلادی پردۀ استتار بکشد؟

آیا ایشان توان آنرا دارند تا انسان کشی ها، غرورشکنی ها، فرهنگ زدایی ها، بیگانه پرستی ها، آتش زدنها و کوچ دادن های اجباری و شوونیستی " طالبان " در حق مردم غم کشیده ی افغانستان را نا دیده گرفته و عاملین آنهمه جرم و جنایات را از راه مذاکره و معامله و عفو و بخشایش بار دیگر بر گردۀ مردم بنشاند ؟!

بلی! کارنامه های چهار سالۀ دولت آقای کرزی که بقول یکی از ژورنالیستان خارجی ، دولت مذکور بیشتر به یک شرکت سهامی میماند تا یکدولت مدنی و قانونی، واقعیت های دردناکی را قدم به قدم در برابرچشم تیز بین مردم به نمایش گذارده است. هرچند مردم افغانستان با استفاده از شعور خاص ملی خویش از اول میدانستند که سر زمین مادری شان اینبار از سوی ابر قدرت ایالات متحده اشغال گردیده است، ولی باآنهم باساس نفرت عمیقی که از تنظیم های جهادی و دارو دستۀ " طالبان " داشتند و دارند، از آقای کرزی به امید رفع نیاز ها و یا لااقل کاهش آلام دیرینۀ شان استقبال بعمل آوردند، ولی دیری نپایید که آتش امید شان کمرنگ گردید و قرار است نومیدی کامل به سراغ شان بشتابد.

ضرورت تشکیل جبهه وسیع دموکراتهای مبارز افغانستان:

جنایتکاران، مستبدین و معامله گران حاکم مسلما در نبود عناصر معترض و مبارز و در فقدان یک جبهه مشترک وطنپرستان وعدالت خواهان است که به حاکمیت استبدادی، نا عادلانه و ضد مردمی خویش در جامعه ادامه میدهند و باز در غیاب همین عناصر آگاه، مبارز و انقلابی است که پای هیچ قاتل و ستمگر در دایرۀ عدالت خواهی وزنجیر مجازات گیر نمی افتد. وقتی بافت سیاسی و وضعیت کلی جامعه افغانی را مینگریم، به این نتیجه میرسیم که دقیقا پراگند ه گی و نبود چنین جبهۀ مشترک کاری و عدالت خواه است که بازی و بد مستی مجموع ویرانگران و جنا یت کاران روزگار در کشور را فراهم آورده است. این بد مستی ها تا بدانجا امتداد یافته است که آنانیکه خود باید در پیشگاه ملت محکوم و پاسخ ده باشند، فرزندان آزاده و دگر اندیشان صاحب قلم و وجدان بیدار را یکی پی دیگر به محاکمۀ دروغین میکشانند و مردم عزیز ما را روز تا روز در چنبر فقر و ترس و مظلومیت و بی اختیاری می فشارند.
سوالی که در اینجا مطرح میشود اینست که چرا نیرو های روشنفکر مترقی، آگاهان سیاسی و وطنپرستان واقعی افغانستان تا کنون قادر نشده اند چنین جبهۀ مبارزاتی علیه نا روایی ها و بی عدالتی ها و عاملین جرم و جنایت را به وجود آورند ؟ به اعتقاد من، مجموع عوامل آتی، موجب پراگنده ماندن و عدم کارآیی و موثریت قشر روشنفکر مبارز و موکراتهای آزادۀ جامعۀ ما گردیده است :

۱) موج کشتار های گسترده و حساب شدۀ این قشر توسط اشغالگران روسی، حزب مزدور(حزب دموکراتیک خلق افغانستان) و خیانت این حزب در برابر دموکراسی، ترقی و سوسیالیسم از یکطرف و ترور وکشتن و بستن و راندن هد فمندانۀ آنان توسط تنظیم های بنیاد گرای جهادی و حامیان خارجی آنها ازطرف دیگر. ایجاد یک چنین فضای مختنق فکری- فزیکی دو جانبه یا مضاعف که مدت دو دهه در داخل و خارج مرز های کشور به شد ت ادامه یافت، بخش زنده ماندۀ این قشر مترقی را بگونه دردناکی به حاشیه راند و دچار یآس و پسفیسم نمود.

۲) گسترانیدن سیستماتیک افکار مذهبی عقبگرایانۀ تمدن ستیز از سوی اخوانیت بین المللی و حامیان غربی آن در افغانستان و منطقه. این افکار کهنه ی ضد ترقی و ضد تمدن چنان با قدرت بسوی جامعۀ سنتی افغانی پمپ گردید که حتی هر معلم یا آموزگار مکتب و مدرسه کافر و کمونیست خوانده شد ه استفاده ازاصطلاحات مقدس آزادی، ملت، میهن و صحبت از ملت دوستی و میهن پرستی و امثالهم گناه تلقی گردید.

۳) دلسردی و عقب نشینی آنعده از کادر ها و رهبران مبارزات دهۀ قانون اساسی و دوران جهاد ضد روسی که به نحوی از انحا از چنگال خونین دشمنان خون آشام رهیده بودند. اینان حتی در آرامگاه های بیرون از کشور در قبال اوضاع جامعه، با بدبینی و بی تفاوتی بر خورد نموده تقاضا های بعضی از افراد صفوف جنبش پارینه مبنی بر سامان دادن به کار مبارزۀ مجدد را بصورت بیدردانه یی جواب رد دادند.

٤) کشتن روحیه ی نیمه جان قشر روشنفکر و محو کامل شور و نشاط آنان توسط لشکر وحشی، خونریز و ضد علم و فرهنگ "طالبان" که اثرات منفی آن در جامعه ای ما دیر پای خواهد بود.

۵) نبود تکیه گاه بین المللی جنبش سوسیالیستی وآفت این جنبش در سراسر جهان، خاصتاً پس از فرو پاشی امپراتوری شوروی و پیروزیهای نظام سرما یه داری به رهبری ایالات متحدۀ امریکا. (این پیروزی های ایدیو لو ژیک-- نظامی، متعاقب جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۰م و نقش انفعالی چین و شوروی در قبال لشکر کشی امریکا در خلیج، مسجل گردید.)، همچنان پیچیده گی اوضاع نا بسامان کشور، درهم ریزی نیرو های مختلط جهادی در چارچوب حاکمیت دولتی ، موضع گیری های منحط، خطرناک و انحرافی قومی و زبانی افراد وتشکلات سیاسی- نظامی، فریبنده گی اظهارات و اقدامات امریکا و متحدین آن در جهان، منطقه و افغانستان زیر اسم و رسم مبارزه با تروریسم، بر قراری "نظم نوین جانی" و باز سازی افغانستان و غیره.

در همینجا باید متذکر شد که شرایط اوضاع جدید پس از ۱۱ سپتامبر و سقوط گروه " طالبان " در افغانستان، نیروی روشنفکر وطنپرست در داخل و خارج افغانستان را (صرف نظر از آنانیکه دیگراز خود بیگانه شده گذشته ها و ماهیت اصلی و مبارزاتی خویش را فراموش کرده اند)، از نظر فکری به دو بخش تقسیم نموده است:

الف) روشنفکران معترض و اما آرمانی و حاشیه نشین
ب) روشنفکران معترض ولی فعال و واقعیتگرا

معترضین حاشیه نشین کسانی اند که میگویند افغانستان از سوی امپریالیسم امریکا اشغال شده و دولت آقای کرزی هم دست نشاندهٔ محض است و بنابران، هر نوع خوشبینی، همکاری و سهمگیری در قبال اوضاع و احوال فعلی کشور در حکم خیانت ملی است. اینان در پاسخ به این سوال که پس چه باید کرد؟ میگویند باید هر نوع فعالیت رسمی در چارچوب نهاد های دولتی و شهری و پارلمانی و ... تحریم شود. زیرا توسل به مبارزهٔ مسلحانه غرض نجات کشور و تلاش در راه پیروزی جنبش کارگری و سوسیالیستی یگانه راه حل است و بس. اینها همان روشنفکران آرمانی و مبارزین صرفا تیوریک وسنتی اند که علی الرغم آگاهی از ناهنجاریها، نا باوریها و نا ممکنات فکری، اجتماعی و اقتصادی که پیش پای مردم ما قرار دارد، روی چنین کلی گو یی ها پا میفشا رند.

به اعتقاد من، این بخش از معترضین نه تنها از انعطاف پذیری های سیاسی و درک درست از تحولات جهانی و بدیل های مبارزاتی بهره یی نبرده اند، بلکه چه بسا با به راه اندازی انتقاد ها و اعتراض هایی آنچنانی، آنهم در حواشی میدان مبارزه ی عملی، جبن و پسفسیم و کم کاریهای مبارزاتی شان را توجیه نمایند. واما، بخش معترضین فعال و واقعیتگرای جامعه کنونی ما را آنانی تشکیل میدهد که درعین حالیکه از واقعیت اشغال سر زمین مادری شان رنج میبرند و بدان معترض اند ، اعتقاد دارند که نباید سر نوشت مردم و میهن اشغال شده را بدست تقدیر سپرد و اوضاع را به تماشاه نشست، زیرا نه تنها آزادی، رفاه اجتماعی و اقتصادی ، خود بخود و بدون دخالت نیروی آگاه مبارز جامعه بوجود نمی آید، بلکه در صورت عدم دخالت بر اوضاع بحرانی میهن، صحنه صرفا برای تاخت و تاز ارتجاع و استعمار خالی خواهد ماند و در چنین صورتی، دو نیروی مزبور با سازشها و تبانی های همزادانهٔ تاریخی شان دود از دمار خلق دردمند افغانستان خواهند کشید. بنابران، ایجاب میکند این بخش از روشنفکران آزاده، پیشرو و دِموکرات افغانستان، با رفتن هرچه سریع تر بسوی ایجاد یک تشکل موثر سیاسی و انسجام کارهای مبارزاتی مشمول فعالیتهای با بر نامه و منظم تنویری، تبلیغی و افشا گرانه و تداخل فعال در مسیر اوضاع جاری کشور، خود شان را در صحنه ی کار زار متبارز گردانند.
البته در تحت شرایط موجود و با درنظر داشت تجارب چهار سال گذشته و علی الرغم گرد باد تبلیغاتی امریکاییان مبنی برتآ مین آزادی و دِموکراسی در افغانستان، مبارزات انسجام یافته ی سیاسی – دموکراتیک در کشور، مسیر ساده و بی خطری نخواهد داشت ، چونکه هنوز ارتجاع حاکم و ایجابات منافع استعماری دران سر زمین، ایجاد گر تضییقات و محدودیت های عدیده ی فکری – فزیکی در برابر افکار و اندیشه های مترقی و واقعاً دِموکراتیک خواهند بود . ولی به همین دلیل است که نیرو های دموکرات و مبارز نیز باید هشیارانه، راه عبور از میان انبوه موانع و محدودیت های موجود را بکشایند و به پیش روند. این قانون تخطی ناپذیر بقا و پیشرفت است.

نتیجه نهایی :

انجام کودتای ثور و متعاقب آن اشغال کشور توسط ارتش روسی، همچنان انحراف عمدی از اهداف اصلی قیام مسلحانهٔ ضد استبداد داخلی و ضد تجاوز خارجی از سوی " تنظیم" های جهادی و دهارهٔ طالبان که توآم با تمهید غدا رانهٔ قدرتهای خارجی درچند دههٔ آخیر انجام پذیرفت، معیارهای کرامت انسانی ، آزادی های فردی، مصوونیت جانی و مالی و حقوق مد نی وساکنین افراد جامعه اعم از مرد، زن و کودک و در یک کلام پایه های حقوق بشر در افغانستان را کاملاً فرو ریخت و ارتکاب خیانت و جنایت به اعمال و کردار شباروزی مجریان سیاسی وحاکمیت دولتی مبدل گردید و سلسله تخطی از حقوق بشر و ارتکاب جنایت های ضد بشری در چهارمرحله از به اصطلاح پاچا گردشی ها در کشور، تا بدانجا سهل و آسان صورت میگرفت که دیگر تنها مخالفت سیاسی یا خصومت ورزی آشکار فرد که موجب عکس العمل گروه های حاکم گردد، مطرح نبود ، بلکه حتی چگونهٔ شکل و شمایل شخص، نوعیت رنگ جلد، لهجهٔ زبانی و تعلقیت های قومی و سمتی معیار قضاوت و مجازات نابود سازنده گردیده بود. بهمین اساس هستی صد ها و هزار ها هموطن ما بگونه خیلی سهل و ساده بدست افراد و گروه های مسلح حزبی و تنظیمی ساقط گردید.

طوریکه فراز هایی از راپور نسبتا مفصل کمسیون حقوق بشر در بالا تذکار داده شد و یقینا چنین را پور هایی به اختیار تعداد زیادی از هموطنان عزیز ما قرار گرفته است، رهبران گروه ها و" تنظیم های" جهادی در این مورد مستقیما مسؤل شناخته شده اند. در بخشی از این راپورها، با این وضاحت سخن رفته است:
"در جریان جنگهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٦ میلادی بین التنظیمی همه نیرو های متحد با تنظیم های بزرگ که در کابل بودند به جنایات جنگی دست یازیدند ... اکثر این قساوت و بی رحمی ها به امر مستقیم قوماندانهای ارشد و یا قسماً به امر بعضی از رهبران بلند پایه تنظیم ها انجام یافته اند."

دوستان گرامی !

آنچه در این میان مهم و قابل دقت بیشتر است اینست که مجرمین جنگی و ناقضین حقوق بشر درین اواخر فریاد کریه "دست همه بخون آلوده است" را سر داده اند تا به زعم خود شان اصل موضوعرا مغشوش و اذهان را منحرف سازند، در حالیکه تنها دستان خود شان بخون هزاران انسان بیگناه میهن مان آلوده بوده و قانوناً قابل محاکمه میباشند. بهتراست گفته شود که دستان همۀ آنانیکه در سه دهۀ آخیربا اتکاء به تفنگ وحمایت بیگانه ها صاحب قدرت و صلاحیت شدند، بخون بیگناهان آلوده است تا از ایجاد اغتشاش فکری و مغالطه کاری های عمدی اجتناب بعمل آید.

این نکته را نیز بار دیگر باید تاکید کرد که دولت موجوده به رهبری آقای کرزی نه تنها ذا تاً مخالف جنایتکاران جنگی و خاینین ملی نیست، بلکه سردمداران آنهمه جنایات ضد بشری ترکیب دولت وی را میسازند. بنابران، لازم است تا نیروهای ملی-دِموکرات و روشنفکران آگاه و مترقی کشورهرچه زود تر اقدام به تشکیل جبهۀ وسیع مبارزاتی نموده تلاشها و صدا های ضد جنایتکاران جنگی را با فعالیت های موسسات مدافع حقوق بشر در افغانستان و جهان یکی سازند تا بالاخره قانون و عدالت در بارۀ مجرمین و قربانیان دست آنان زمینۀ تطبیق و تحقق یابد. تلاشها و اقدامات فعا لین فدراسیون اروپایی که اخیرا زمینۀ محاکمۀ دو تن از شکنجه گران و آدمکشان مربوط به "حزب دِموکراتیک خلق افغانستان" در هالند را مساعد ساخت، قابل قدر و مایه ی الهام برای کلیه نیرو های مردمی عدالت خواه در افغانستان و جهان میباشد.

بعقیدۀ من تا زمانیکه افغانهای وطنپرست، ترقی پسند و عدالتخواه دست بهم نداده فریاد ها، اعتراضات، توانایی ها و ابتکارات شان را یکی نکنند و تا وقتی که در بخشهای حقوقی، تحقیقی، تماس گیری های بین الافغانی و بین المللی، تشکیل کردن کمیته های دادخواهی، مدنی و اجتماعی، گرد آوری اسناد و مدارک، نشر و پخش حقایق جنگی و سیاسی، همکاری و تبادل نظر و بالاخره شناسایی مجرمین جنگی و غیره بمثابه ی گروه فشار بر دولت افغانستان کار های سخت و فدا کارانه را انجام ندهند، دولت موجوده هرگز حاضر و قادر به محاکمۀ مجرمین جنگی نخواهد بود.

پایان